

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: منیر شفیق  
برگردان: چریکهای فدائی خلق ایران  
۰۶ دسمبر ۲۰۲۳

## "چرا فلسطینیها طرح دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه را رد می‌کنند؟"

**توضیح:** مقاله پیش رو از منیر شفیق، یکی از کادرهای مارکسیست-لنینیست جبهه الفتح می باشد که با توجه به ارتباط مبارزاتی بین نیروهای مارکسیست-لنینیست در جنبش مقاومت خلق فلسطین با انقلابیون ایران، اولین بار به زبان فارسی در ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ("نبرد خلق" شماره ۳) به تاریخ خرداد- جوزا- ۱۳۵۳ درج شده است. امروز که برخی از بزرگترین دشمنان خلق فلسطین یعنی امپریالیستها و به تبع از آنها نیروهای سازشکار یک بار دیگر "راه حل" ورشکسته "دو دولت" را پیش کشیده اند، چریکهای فدائی خلق ایران برای آشنائی و آگاهی هرچه بیشتر فعالان سیاسی و مبارز با این موضوع و تاریخچه آن در جنبش خلق فلسطین مبادرت به باز نشر این مقاله می‌نماید.

منیر شفیق در مقاله خود با رجوع به تاریخ طرح ایجاد دو دولت فلسطین و اسرانیل و روندهائی که در این رابطه طی شده و این که در چه شرایطی ایجاد دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه مطرح گشت، پرده از چهره فریبکار امپریالیسم امریکا برداشته و نشان می‌دهد که دشمنان خلق ضمن کوشش در فریب نیروهای سازشکار و تسلیم طلب هدف نابودی این جنبش را تعقیب می‌کنند. آنجا که نیروهای سازشکار در جنبش خلق فلسطین با دچار شدن به یأس و ناامیدی از "بیفایده بودن مبارزه علیه دشمنان نیرومند" سخن گفته و این به اصطلاح منطق را مطرح می‌کردند که "تنها راه آرامش و از دست ندادن همه چیز، قبول هر چه که ممکن باشد است"، مقاله حاضر این نظر که به واقع نیروهای بینابینی در همه جنبش ها از آن پیروی می‌کنند را با دلایل و استدلال‌های محکمی رد می‌نماید.

نکته مهم و قابل توجهی نیز در آخر این مقاله مطرح شده است. در آنجا از قانون حاکم "چه بر مبارزه طبقاتی و چه بر مبارزه ملی" سخن گفته شده و این موضوع مطرح شده است که "اگر نتیجه بلافاصله هر مبارزه وابسته به میزان قدرت هر یک از طرفین نیست بلکه وابسته به میزان قدرتی است که هر طرف در تکامل عینی خود در مقابل میزان قدرت ذاتی که طرف دیگر در مسیر دراز مدت مبارزه به دست می آورد" و این که "عادلانه بودن" خواست خلق "در مبارزه خلفهای عقب افتاده علیه امپریالیسم عامل تعیین کننده ای است".

این مقاله بالاخره با تأکید بر این که عادلانه بودن مبارزه کافی نیست بلکه باید با تنظیم "ستراتژی و تاکتیک صحیح" و ملزومات دیگر به قدرت مادی دست یافت، با این جمله به پایان می‌رسد: "بنابر این ما خواستار آنیم که از

یکسو بر عادلانه بودن خواسته هایمان با شدت تمام پافشاری کنیم و از سوی دیگر خواستار انجام کاری اصولی به خاطر فراهم کردن شرایط مقاومت و ادامه مبارزه و پیروزی انقلابمان و توده هایمان باشیم." چریکهای فدایی خلق ایران، ۹ آذر- قوس- ۱۴۰۲

## چرا فلسطینیها طرح دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه را رد می کنند ؟

(خلاصه نوشته ای از منیر شفیق یکی از کادرهای مارکسیست-لنینیست جبهه الفتح مندرج در "نبرد خلق" ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۳ مورخ خرداد- جوزا- ۱۳۵۳)

مسئله ایجاد دولت فلسطین در کنار دولت "اسرائیل" مسئله جدیدی نیست قرارداد تقسیم ۱۹۴۷ این مسأله را تصریح کرد، لیکن به سه دلیل اساسی کنار گذاشته شد.

الف. مخالفت توده های مردم فلسطین و عرب با تقسیم فلسطین و پافشاریشان بر به رسمیت نشناختن اشغال صهیونیستی و دولت صهیونیستی.

ب. وجود برنامه امپریالیستی-صهیونیستی برای بیرون راندن خلق فلسطین از وطنش و حل کردن این خلق در کشورهای عربی.

ج. منضم کردن ساحل غربی به کشور اردن هاشمی و برقرار ساختن حکومت آهن و آتش در آن.

هدف این برنامه امپریالیستی-صهیونیستی این بود که دستگاه حکومتی مسخره ای را که استعمارگران انگلیسی در اردن بر پا ساخته بودند تقویت کند تا پاسگاهی باشد در منطقه علیه جنبش های آزادیبخش عربی و وحدت مردم عرب .

لیکن علی رغم اوضاع ناشی از نکت ۱۹۴۸-۱۹۴۹ بازتلاشهایی برای ایجاد حکومت فلسطین انجام گرفته. از آن جمله بود، "حکومت تمام فلسطین" در تبعید به ریاست احمد حلمی. لیکن این تلاشها نیز عمری نکرد و فقط از آن مرکبی بر

کاغذ باقی ماند، و بدین ترتیب تا وقوع جنگ جون ۱۹۶۷ مدت زمانی طولانی این طرح فراموش شد. پس از جنگ در تحت سلطه اشغالگران باز صداها بلند شد. این بار صحبت از ایجاد دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه بود.

عزیز شهاده و حمدی تاجی الفاروقی سخنگویان این گرایش بودند. این گرایش در نزد برخی از رهبران اسرائیل نیز مقبولیت یافت. مثل طرح "مریف کانز" که در آن ایجاد دولت فلسطین به شرط به رسمیت شناختن اسرائیل و همزیستی

با آن و قبول طرح های اونیزی و گلدان درخواست می کند این طرحها در زمانیکه که حکومت دشمن به طور رسمی از هر گونه اعتراف به وجود خلق فلسطین و موجودیت فلسطین خودداری کرده و همچنین هرگونه پیشنهادی را مورد

ایجاد دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه را رد می کند و در بهترین حالت تحت حمایت اشغال صهیونیستی با ایجاد نوعی خود مختاری در ساحل غربی غزه و بخش غزه موافق است. و البته ایجاد دولت فلسطین در ساحل شرقی،

خارج از مناطق اشغال شده کنونی را هم می پذیرد. ایگال آلون سخنگوی این گرایش بود.

اوجگیری انقلاب فلسطین و پیروزی هایش پس از نبرد الکرماه نقش برجسته ای در دور ریختن این طرحها و خفه ساختن صدا های "فلسطین" فلسطینی ها که این طرح ها خواستار آن بودند بازی کرد، همچنین تشدید مبارزه مسلحانه

در جبهه کانال سوئز و کنار گذاشته شدن قرارداد نومبر ۱۹۴۷ نیز در این امر تأثیر داشت. لیکن ظهور طرح راجرز و موافقت برخی از دولتهای عربی با آن و به دنبال آن عملیات سرکوب انقلاب فلسطین در اردن باعث گردید که این

طرحها بار دیگر زنده گشته و در ساحل غربی و نزد برخی محافل عربی و جهانی دوش به دوش طرحهای دیگر برای حل منفی و همه جانبه اوضاع منطقه به طور کامل جای برجسته ای را اشغال کنند.

همچنین وقایع اخیر باعث گردید که نقشه های بسیاری برای تجدید تقسیم منطقه و ترتیب اوضاعش پیش کشیده شود. لیکن همه کسانی که نقشه تقسیم منطقه را می کشیدند و در تنظیم طرحها برای نابود کردن قضیه فلسطین شرکت می کردند و می خواستند "صلح دائم" به وجود آورند، در واقع سرگرم جنگ با آسیابهای بادی بودند. چرا که هدف طرح راجرز به تحقق رسیده بود یعنی انقلاب فلسطین از اردن بیرون رانده شده بود و حال نقشه های امپریالیستی امریکا در زمینه دیگری در کار بود. اینها درک نمی کردند که پس از کوبیدن انقلاب فلسطین در اردن دیگر دلیل وجودی برای طرح راجرز باقی نمی ماند. دلیل ساده این امر این است که دولت ایالات متحده امریکا به سرعت ماهیت خودش را نشان داد و از حل مسأله روی گرداند و حتی برای آنهایی که فریب خورده بودند روشن شد که امریکا مانور می داد و به هیچ وجه قصد حل مسأله را نداشت، بلکه غرضش سرکوب انقلاب فلسطین بود و به عنوان مقدمه ای برای آغاز مرحله ای جدید در راه تسلط سیاسی و اقتصادی خویش نخست بر مصر و سپس بر سوریه و لیبیا و عراق و کشورهای دیگر فشار زیادی وارد می ساخت یعنی در راه تسلط کاملش بر منطقه، تحت عنوان بیرون کردن یا قطع نفوذ شوروی یا عناوین دیگر و هم چنین هر آنچه را که برای کوبیدن جنبشهای رهائی بخش عرب و به باد دادن پیروزیهای ملی و مترقی ۲۰ سال گذشته، لازم بود، عملی می کرد. بدین ترتیب اکنون دیگر جنگ در سر میز مذاکرات یا نقشه های تجدید تقسیم مرزهای کشورها نیست، بلکه آنچه هست تلاش امپریالیسم امریکاست برای تسلط کامل بر مصر و آنگاه اگر در این تلاشش موفق شد در باره نقشه منطقه را پهن خواهد کرد، برای تجدید مرزها و تغییر اوضاع به سود خود، و آنجاست که طرح ایجاد دولت فلسطین یا عدم ایجاد آن مورد بحث قرار خواهد گرفت. درک این حقیقت، خطر تحول اوضاع را به سوی منتفی شدن مسأله فلسطین از طریق ایجاد یک دولت فلسطین نمایی و مسخره کم نمی کند بلکه بدین معنی است که بفهمیم در مرحله کنونی آتش را به کدام سو بگشاییم و چگونه برای مقابله با مرحله آینده به طور جدی آماده گردیم. بنابر این اشکالی ندارد که به بحث در باره آنهایی که طرح های دولت فلسطین را تقدیم می کنند بپردازیم، لیکن با این تأکید جدی که جنگ اکنون، جنگ دولت فلسطین و نابود کردن مسأله فلسطین نیست بلکه جنگ برای نابود کردن جنبش آزادیبخش عرب به عنوان پیش بهای اجرای بخشهایی از قرارداد نومبر ۱۹۶۷ و همراه با آن نابودی امر فلسطین است. طرحهای پیشنهادی برای تشکیل دولت فلسطین را می توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد:

۱- طرحهایی که اصولاً ستراتیژی و تاکتیک جنگ درازمدت خلق برای آزادی فلسطین یعنی تمام فلسطین را رد کرده و به راه تسلیم شدن به امپریالیسم و صهیونیسم افتاده اند و در چهار چوب نقشه های امپریالیستی، صهیونیستی برای منطقه و خارج از پیکار انقلابی برای رهائی، به دنبال "راه حل" می گردند. در اینجا باید توجه داشته باشیم که معدودی از طرفداران این طرحها از مزدوران امپریالیسم و صهیونیسم نیستند، واماندگانی هستند که اعتمادی به انقلاب مسلحانه ندارند و به راه طرحهای تسلیم طلبانه افتاده اند ما بین اینها و مزدوران باید فرق گذاشت تا بتوان آنها را بیطرف ساخت و یا به ضرورت بازگشتن از راهی که به مزدوری خودشان و نابودی مسأله فلسطین منتهی می شود قانعشان نمود. این طرحها بدین ترتیب اند:

**الف.** تشکیل دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه- و اگر ممکن شد بخشی از مناطقی که قرارداد تقسیم سال ۱۹۴۷ آنها را از مردم عرب دانسته است- جدا از ساحل شرقی و با شرط به رسمیت شناختن دولت "اسرائیل" برخورد با آن بر اساس همکاری و حسن همجواری و حتی اتحاد فدرالی. (این طرح حمدی، الناجی، الفاروقی و دیگران است).

ب- تشکیل دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه و هر قسمتی از زمینهای اشغالی سال ۱۹۴۷ که دشمن از آن‌ها گذشت کند، تحت حمایت سازمان ملل متحد و دولتهای بزرگ با به رسمیت شناختن "اسرائیل"، "همکاری" با آن و الخ (گرایشی که نماینده اش شماره و دیگران است).

ج- گذاشتن ساحل غربی بخش غزه و قدس عربی به مدت ۵ سال تحت قیمومیت یک دولت بیطرف و آنگاه پس از این ۵ سال نظر خواهی از مردم این مناطق برای تعیین آینده مناطق مذکور (گرایش محمد علی الجعیریو دیگران).

د- تشکیل دولت فلسطین مستقل تا تغییر حکومت اردن و سپس تشکیل یک دولت فدرالی، نه منضم به اردن (حمدی کنعان و دیگران).

ه- طرحهایی همانند دیگری نیز هستند که زمزمه ای از آن‌ها به گوش می رسد این‌ها از طرف جوانانی که خواستار جانشینی رهبری سنتی هستند طرح می گردد.... علی رغم اختلافهای ظاهری که بین این طرحها است همه از نظر عینی در نکاتی مشترکند:

۱- همه مسأله آزادی از قید سلطه امپریالیسم و امر آزادی فلسطینی را از حسابهای خود انداخته اند و در چرخ قیمومیت صهیونیسم و امپریالیسم می چرخند.

۲- می خواهند یک دستگاه مسخره و ظاهری تشکیل دهند نه یک دولت مستقل.

۳- دولت فلسطین پیشنهادی را، دستگاهی کنند برای نابود کردن امر فلسطین. اعتراف به وجود اسرائیل و تبدیل شدن به پلی یا رهگذری اقتصادی-سیاسی و فرهنگی برای عبور اسرائیل به دنیای عرب تا در زیر این چتر بتوانند بیش از آنچه از طریق جنگ و توسعه طلبی نظامی می خواست کسب کند، به دست آورد.

۴- سرکوب انقلاب مسلحانه و اجرای نقش یک حایل نظامی به سود صهیونیستها... مسأله ای که در خور توجه است "منطقی" است که برای ترویج این طرحها نشر داده می شود. یعنی منطقی که از بیفایده بودن مبارزه علیه دشمنان نیرومند ندا می دهدو این که تنها راه آرامش و از دست ندادن همه چیز، قبول هر چه که ممکن باشد است.

کمی مکث در اینجا ضروریست. لازمست که عبارت "قبول هر چیز" را مورد توجه قرار دهیم تا ببینیم چه معنایی می دهد؟ این عبارت یعنی قبول کنیم که صوری باشیم. قبول کنیم که جزئی از وطنمان را بگیریم و در قبال آن تثبیت دشمن در بخش دیگر وطنمان، نفوذ اقتصادی و سیاسی اش در بخشی که ما در آن هستیم و نیز نفوذش را در کشورهای عربی دیگری بپذیریم. آیا در اینجا برای دشمن چیزی بهتر از این هست که یک دولت فلسطین مرتبط به او ساخته شود و وظیفه شلاق زدن به خلق فلسطین و ستم بر انقلابیون به عهده این دولت گذاشته شود؟ تسلیم شدن به دشمن هیچ چیز را نجات نمی دهد، بلکه همه چیز را از ما می گیرد، حتی آرزو و شرفمان را، چرا که جوهر مبارزه بین ما و امپریالیسم و صهیونیسم از طبیعت تجاوز کار توسعه طلب و استثمارگر امپریالیسم و صهیونیسم سر چشمه می گیرد. نه از سرکشی ما و این که پرچم مقاومت را بر افراشته ایم. کسی که عکس این را بگوید به نتیجه کاملاً معکوس خواهد رسید و خواهد گفت که تشکیل دستگاه صهیونیستی در سرزمین فلسطینی ها یا مهاجرت صهیونیستی و ایجاد میهن ملی یهود بوده است. سؤال می کنیم آیا اگر تسلیم شدیم و قبول کردیم که دست از امر آزادی برداریم آیا در ماهیت صهیونیسم و امپریالیسم تغییری داده‌ایم یا این که با رضایت و تسلیم خود آن چیزی را برای دشمن به تحقق رسانده ایم که می خواست با نیروی نظامی به تحقق برساند. یک نقطه قابل توجه دیگر هست و آن این که کسانی که می کوشند بی‌فایده بودن مبارزه مسلحانه خلق را علیه دشمن که از امکانات نظامی فراوان برخوردار است ثابت کنند، از امکانات دشمن صهیونیستی و امپریالیسم امریکا در توسعه طلبی اقتصادی و سلطه سیاسی اش، در صورت تحمیل یک قرارداد سازش، هیچ چیز نمی‌گویند شاید تخصص این‌ها در مسائل هنر جنگ است با توجه به این که همه‌شان از کارگزاران و صاحبان

دارائیهای فراوان و دارای سپرده ها در بانکهای مختلفند؟! اگر یک انسان ساده به اینها جواب بدهد که: تجارب بسیاری در تاریخ وجود دارد که خلقی فقیر و زحمتکش توانسته با سلاح ساده در جنگی توده نی ارتش امپریالیسم بسیار نیرومند را شکست دهد، لیکن یک تجربه هم نیست که خلقی عقبمانده در زیر سلطه امپریالیسم توانسته باشد تراستها و کارتلها را با رقابت اقتصادی شکست دهد، اینها چگونه و چه جوابی خواهند داد؟ شاید این موضوع مسأله مورد بحث نیست!...

به هر صورت نظریه هر چیز را باید بپذیریم تا همه چیز را از دست ندهیم، نظریه جدیدی نیست تمام خلقهائی که با اشغالگران نیرومند روبه رو شدهاند و به مقاومت مسلحانه روی آوردهاند با اینگونه نظریات که تسلیم طلبان ترویج می دهند آشنا هستند، آیا در فرانسه، بلجیم، هالند، نرو و غیره در ایام اشغالگری نازیها از این صحبتها نمی شد؟ آیا در وطن عربی ما در زمان اشغالگری انگلستان و فرانسه از این حرفها نبود؟ آیا همین الان چنین چیزهائی در ویتنام، کامبوج و لائوس نیست؟

ثانیاً طرح ایجاد دولت فلسطین در ساحل غربی و بخش غزه، تحت شعار تاکتیک مرحله انقلاب. از این طرح چیزی نوشته نشده و صحبتی هم به آشکارا از آن نشده است. لیکن انقلاب فلسطین در اثناء ملاقاتهای خود با بعضی از احزاب کمونیست اروپا با آن روبه رو گردیده است و چه بسا در شرایط کنونی باز نزد برخی افراد در این منطقه نیز بازتاب یافته است. بدین جهت مجبوریم به بحث پیرامون آن پردازیم چرا که زیر سرپوش تئوری رنگ و روغن خورده انقلابی قرار دارد. باید با این طرح به خاطر این که خطری از داخل برای انقلاب است تصفیه حساب کنیم. نقطه نظر پیروان این گرایش به طور خلاصه چنین است، هر انقلابی اهداف خود را طی مراحل به دست می آورد. از این رو اهداف مرحلهئی برای خود تعیین می کند که قابل تحقق باشد و هنگامی که به هر یک از اهداف مرحلهئی خود رسید انقلاب برای تحکیم دست آوردهای کسب شده و آماده شدن برای مبارزه به خاطر مرحله بعدی پیکار مسلحانه را متوقف می سازد.

سپس این نقطه نظر با آوردن شهادی از انقلاب روسیه و (صلح برست لیتوفسک ۱۹۱۸) و انقلاب ویتنام (قرارداد ژنیو ۱۹۵۴) و غیره خود را تقویت می کند.

اولاً لازم است که ویژگیهای اساسی اهداف مرحلهئی و رابطه آنها با هدف نهائی را بیان کنیم، یعنی بفهمیم که جوهر اساسی در اینجا این است که باید اهداف مرحلهئی، حلقه های به هم پیوسته ای را تشکیل دهند که به هدف نهائی برسد. یک ویژگی دیگر نیز باید از اهداف مرحلهئی شناخته شود و آن این است که اهداف مرحلهئی در هر زمان باید با توجه به شرایط مشخص و در ارتباط ارگانیک با هدف نهائی تعیین شوند. چرا هر چیزی که هدف مرحلهئی نامیده شود، در واقع هدف مرحلهئی درستی که شرایط متحول انقلابی طلب می کند نیست. همچنین اهداف مرحلهئی که یک انقلاب آن را تعیین می کند، اهداف مشخص است و بالاخره این که مسأله ای که در مورد امر اهداف مرحلهئی هیچ حرفی در آن نیست این است که آن چیز هائی را که انقلاب و اهداف نهائیش را نابود می کنند به هیچ وجه نمی شود اهداف مرحلهئی خواند. اکنون توجه کنیم به طرح خطای آنهائی که تشکیل دولت فلسطین را یک هدف مرحلهئی می دانند.

**الف:** تشکیل دولت فلسطین طبق راه های حل پیشنهادی، شرطش این است که بی طرف بوده و از هر گونه عملی که معنای دشمنی بدهد خودداری کند. یعنی نابودی مقاومت مسلحانه و باقی ماندن دستگاه صهیونیستی با برتری مطلق نظامی، علاوه بر این به رسمیت شناختن آن و مجال گسترش اقتصادی-سیاسی و فرهنگی به آن دادن.

**ب:** آیا هیچ اصول اقتصادی- نظامی- سیاسی، برای این دولت فلسطین که باید در ساحل غربی و بخش غزه تشکیل گردد وجود دارد؟ در مورد نبود چنین اصولی حتی هیچ گونه اختلاف نظری هم وجود ندارد. در واقع باید گفت که این

دولت به کمکهای عربی، و خارجی حتی برای دادن حقوق به کارمندان نیازمند خواهد بود یعنی این دولت هرگز نخواهد توانست از نظر سیاسی- اقتصادی و تصمیم گیری مستقل باشد و بناچار راه گریزی برایش نیست جز این که دستگاه وابسته و مسخره ای باشد که در سایه رحمت بخشنندگان زندگی کند، علاوه بر آن زیر نفوذ دستگاه صهیونیستی و ارتش دشمن نیز باشد. از آنچه گذشت روشن می شود که آن چیزی که به نام اهداف مرحله‌ای در مبارزه خوانده می شود، دولت فلسطین و راه حل سیاسی، هیچ ارتباطی به امر تاکتیک مرحله‌ای در مبارزه ندارد بلکه به معنای نابود کردن هدف نهایی و امر عادلانه آن است...

در اینجا لازم است بر این مسأله تأکید کنیم که جوهر مسأله در حل مبارزه با دشمن صهیونیستی امپریالیستی نقطه تعیین کننده ای دارد و آن عبارتست از فراهم کردن نیروی مسلح خودی انقلاب فلسطین، توده های فلسطین، انقلاب عرب و توده های مردم عرب. این آن نیروئی است که قادر خواهد بود مسأله فلسطین را در برابر نابودی حمایت کند و قادر خواهد بود با امپریالیسم و صهیونیسم مقابله کند، بدون این نیرو، هر خط مشی سیاسی چه با خواری، تکه زمینی برای ایجاد موجودیت خود گدائی کند و چه همه راه های حل تسلیم طلبانه و در رأس آن طرح و پیشنهاد دولت فلسطین را رد نماید، هیچ یک از اینها نخواهد توانست واقعیت سلطه دشمن بر خاک فلسطین و طمع ورزیهایش را در وطن عربی چه از طریق تجاوز و جنگ باشد و چه از طریق سازش و نفوذ سیاسی - اقتصادی و فرهنگی- علی رغم این که موضوع دوم زیانهای را که موضوع اول برای آینده مسأله به طور کلی دارد نخواهد داشت تغییر دهند.

بنابر این نقطه اساسی که باید اندیشه و طرحهای خود را بر آن متمرکز کنیم این است که چگونه ممکن است چنین نیروئی را برای انقلاب و توده ها بسازیم، و وسیعترین توده های مردم فلسطین و عرب را در جبهه مبارزه حقیقی به خاطر نجات از این بن بست که پیکار مسلح به آن رسیده بسیج کنیم. نجات امر فلسطین و انقلاب فلسطین و انقلاب عرب از حمله وحشیانه امپریالیسم امریکا صهیونیسم امکان پذیر نیست مگر به قدرت سلاح و وقتی مسأله را به شکل روشنتر طرح کنیم باید بگوئیم با دشواری هائی که انقلاب فلسطین با آن روبه روست و خطراتی که وطن عربی را به طور کامل تهدید می کند ممکن نیست از طریق سازش مقابله شود تا زمانی که پراکنده ایم وضعیف ممکن هم نیست از طریق مخالفت منفعل با آن مقابله شود.

بنابر این مخالفت باید همراه با ادامه جنگ باشد و کوشش برای ایجاد نیروئی که قادر است انقلاب فلسطین را حمایت کند و با امپریالیسم و صهیونیسم بستیزد. این است تنها زبانی که راه حل صحیح را برای نجات از هر بن بستی می دهد و تقسیم وطن عربی و فلسطین را طبق اهدای انقلاب عرب و انقلاب فلسطین تجدید می کند.

در اینجا لازمست قانونی را که بر مبارزه در این جهان چه مبارزه طبقاتی و چه بر مبارزه ملی حکمفرماست بشناسیم. این قانون در هر طرف مبارزه عبارتست از قانون قدرت خودی، لیکن این قانون در رابطه با قوانین قدرت طرف دیگر عمل می کند. همانطور که مشخصه ای نیز دارد که می گوید، اگر نتیجه بلافاصله هر مبارزه وابسته به میزان قدرت هر یک از طرفین نیست بلکه وابسته به میزان قدرتی است که هر طرف در تکامل عینی خود در مقابل میزان قدرت ذاتی که طرف دیگر در مسیر دراز مدت مبارزه به دست می آورد می تواند فراهم کند. اما مسأله فراهم کردن نیروی هر طرف تحت یکسری از قوانین است که نسبت به طرف دیگر متفاوت است. قوانینی که امپریالیسم و صهیونیسم در ساختمان قدرت خود از آن پیروی می کند با قوانینی که خلقهای ضعیف و عقب افتاده در بنای قدرت خود به کار می برند متفاوت است... این قوانین ناظر بر صحت ستراتیژی و تاکتیک سیاسی - نظامی و صحت خط تشکیلاتی و اسلوب عمل است. همچنین در مورد ایجاد نیروهای مسلح و تشکل توده‌ای و جبهه متحد این قوانین ناظر بر برنامه، سنتهای مبارزاتی، طرز تفکری که در برخورد با مسائل مختلف از آن استفاده می شود و غیره و غیره نیز هست... برای این که

یک خلق عقب‌مانده بتواند این قوانین را بر واقعیت تطبیق دهد ناچار است که بر عادلانه بودن خواست خود تکیه کند، چرا که عادلانه بودن در مبارزه خلق‌های عقب افتاده علیه امپریالیسم عامل تعیین کننده ای است. این امر نه تنها در مبارزه سیاسی در سطح جهانی عامل تعیین کننده ای است بلکه همچنین در زمینه‌های بسیج فکری- سیاسی و عملی تشکیلاتی و نظامی یعنی در زمینه‌های تدارک قدرت انقلابی توده ها نیز تعیین کننده است. عادلانه بودن امر به تنهایی کافی نیست. در اینجا ستراتیژی و تاکتیک و تشکیلات پیشاهنگ رهبری کننده و غیره نیز ضروری است، لیکن گذشته از خواسته‌های عادلانه بودن و سازش بر سر آن یعنی از دست دادن همه چیز. همچنین تمسک بر عادلانه بودن خواسته‌ها بدون تحول این خواست عادلانه به یک قدرت مادی از طریق تنظیم ستراتیژی و تاکتیک صحیح سیاسی و نظامی و تنظیم خط تشکیلاتی صحیح برای پیشاهنگ و جبهه و توده ها و نیروهای مسلح نیز عملاً به نتیجه هائی غیر از نتیجه‌هائی که از سستی و سازش و تسلیم طلبی ناشی می‌شود نمی‌انجامد. بنابر این ما خواستار آنیم که از یک‌سو بر عادلانه بودن خواسته هایمان با شدت تمام پافشاری کنیم و از سوی دیگر خواستار انجام کاری اصولی به خاطر فراهم کردن شرایط مقاومت و ادامه مبارزه و پیروزی انقلابمان و توده هایمان باشیم.

\*\*\*\*\*

**توصیح:** این مقاله ترجمه ای است از برخی قسمت‌های مقاله مفصلی با همین عنوان از کتاب- بین ستراتیژی آزادی کامل و ستراتیژی و راه حل سیاسی- نوشته منیر شفیق یکی از کادرهای مارکسیست-لنینیست و با سابقه انقلاب فلسطین. کتاب در نومبر ۱۹۷۳ به چاپ رسیده و اصل مقاله از صفحه ۷ تا صفحه ۲۷ این کتاب است.